

Historical Analysis of Moshkel-goshâ fiction in the Lives of the Underprivileged with an Emphasis on Kerman Narration

Ameneh Ebrahimi*

Abstract

Studies of social history regarding the historical background and semanalysis of the folk tales' texts pave the way for researchers to retrieve and rewrite history in the opposite path of the dominant narrative and to write about different classes and strata of society, especially the lower ones. However, looking at the case less meticulously, we can consider folk literature a kind of their desired historical narrative. Folk literature refers to fictions and cultural products rooted in the past history of people. Therefore, people's fictions can be considered historical documents. In studying storytelling, one of the research approaches is text analysis and its relationship with the culture and society from which the fiction is derived. Considering various narrations of Moshkel-goshâ fiction in Iranian culture and many ups and down in cities, this study analyzed the fiction in order to realize its historical-social context and the mentality of its creators. To understand the universe of thought of the creators of this tale, the researcher has attempted to clarify its socio-historical background through the explanatory method and accordingly analyze the elements and meaning of its text. The narration of Kerman is pivotal in this regard because its people have been exasperated intensely. This fiction embraces vow culture and is a type of social reaction that alleviates the underprivileged and grants them social hope while challenging the materialistic and

* Assistant professor of history, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran,
amenehebrahimi94@gmail.com

Date received: 01/05/2021, Date of acceptance: 13/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

theoretical domination of the rulers. This fiction has perpetuated on across Iran, distinctly expressing the afflictions of the underprivileged and their resistance throughout history.

Keywords: Folk Literature, Moshkel-goshâ fiction, Historical-social Context, vow, Kerman.



بررسی تاریخی قصه مشکل‌گشا در حیات فرودستان «با تکیه بر روایت کرمان»

آمنه ابراهیمی*

چکیده

در قلمرو مطالعاتی تاریخ اجتماعی از بسترشناسی تاریخی و معناکاوای متن قصه‌های عامه راه پژوهش‌گران به سوی بازیابی و بازنویسی تاریخ در مسیر مخالف روایت مسلط و نوشتن از طبقات و اقشار مختلف مردم بویژه فرودستان باز می‌شود. این در حالی است که می‌توان با نگاهی تسامح‌آمیز ادب عامه را نوعی روایت تاریخی دلخواه آنها قلمداد کرد. اما از سوی دیگر ادبیات عامیانه در اینجا قصه‌ها - محصولی فرهنگی است برآمده از تاریخی که مردم از سر گذرانده‌اند از این جهت قصه‌های مردم را می‌توان همچون سندی تاریخی نگریست. در پژوهش پیش رو با نظر به روایت‌های مختلف قصه مشکل‌گشا در فرهنگ مردم ایران و براساس تاریخ پرفراز و نشیبی که شهرها و آبادی‌های ایران از سر گذرانده‌اند سعی شده است به منظور فهم دنیای ذهنیت پدیدآورندگان این قصه با روش تبیینی زمینه تاریخی - اجتماعی آن روشن و بر این اساس به تحلیل عناصر و معناکاوای متن این قصه پرداخته شود. در اینجا روایت کرمان با توجه به مصائب بزرگی که بر مردم آن رفته محوریت دارد. این قصه که فرهنگ نذر را با خود به همراه دارد نوعی واکنش اجتماعی است که امید اجتماعی، تسکین و آرامش را در دل مردم به‌ویژه طبقه فرودست بوجود آورده و سلطه مادی و نظری حاکمین را به چالش کشیده است.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، amenehebrahimi94@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۲



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

ماندگاری این قصه در جای جای ایران و کارکرد آن به نحوی روشن امتداد مصائب حیات فرودستان را و پایداری آنها را در طول تاریخ بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامیانه، قصه مشکل‌گشا، زمینه تاریخی و اجتماعی، نذر، کرمان.

۱. مقدمه

از قرن هجدهم میلادی به بعد طی تلاش بسیاری از چهره‌ها^۱ در دنیای مطالعاتی و تحقیقاتی تاریخ اجتماعی ادبیات فولکلور به عنوان بیانگر بخش مهمی از زندگی اجتماعی مطالعه و تحلیل شده است. در واقع از آن پس ادبیات عامه و رای اهمیت ادبی و هنری از آن‌جا که از بستر ذهنیت جامعه و حیات عامه ریشه یافته است اهمیتی تاریخی را نیز یافت و توانست همچون سند تاریخی معتبر و یا متنی حاکی از فضای تاریخی مورد بررسی قرار گیرد؛ امری که در بین تاریخ پژوهان امروزی داخلی کمتر مورد توجه قرار دارد. در بین ژانرهای مختلف ادب عامه قصه‌ها حائز ویژگی‌هایی واقع‌گرایانه و خیال‌پردازانه‌اند. بدین‌سان باید گفت در بستر قصه‌هاست که به روشنی پاره‌هایی هر چند ناتمام از تاریخ و روایاها و آرمان‌های آدمیان در زمان‌های پیش از تاریخ و اعصار تاریخی قابل بازکاوی و مطالعه است. چنین است که مذاقه در عناصر و فضای برسازنده قصه‌ها از یک سو بازگوکننده شیوه زندگی مردم، معیشت آنها، روابط خانوادگی و اجتماعی، صورت طبقاتی و تضادها و تناقض‌های طبقاتی و از سویی دیگر بیانگر نوع انگاره‌ها، تفکر و باورها، آرمان‌ها و آرزوها، شایست‌ها و ناشایست‌ها و دردها و رنج‌ها و ... است.

این نوع ادبیات از میان لایه‌های ترس‌ها، واکنش‌ها، باورها و آیین‌ها و خرافه‌های جامعه سر برمی‌کشد و از این جهت پدیداری و ماندگاری قصه‌ها را باید ایمان انسان‌ها به قدرت کلمه دانست. قدرتی که باعث می‌شود انسان در روزگار سختی و گزند با خوش‌بینی به آینده بنگرد و امید بیافریند و یا حداقل دردهای خود را به نوعی بازگو کند. از این رو و باتوجه به وفور منابع رسمی و سلسله‌ای در تاریخنگاری ایران که در آن کمتر نشانی از زیست عامه مردم و در اینجا طبقات فرودست وجود دارد؛ هم‌نوا با ماکسیم گورکی می‌توان گفت «بدون شناخت ادبیات فولکلور شناخت تاریخ ملت‌ها ممکن نیست.»

(سپیک، ۱۳۹۳: ۱۳)

بررسی تاریخی قصه مشکل‌گشا در حیات فرودستان ... (آمنه ابراهیمی) ۵

مطالعه این نوع ادبیات از منظر تاریخ اجتماعی ضمن روشن داشت دنیای ذهنیت و رویاهای مردم چگونگی پدیداری و رمز و راز ماندگاری آن را روشن می‌کند. پیامی که در این نوع ادبیات وجود دارد با واقعیت‌های زمانه زندگی مردم گره خورده است و به ادوار پسین منتقل و به تناسب روزگار بازآفرینی می‌شود. افزون بر این از آنجا که ادب عامه و در این جا قصه‌ها به توده مردم اختصاص دارد و زندگی توده‌ها در دل تاریخ با رنج‌ها و سختی‌هایی متعدد همراه بوده و اینان از امتیازاتی محروم بوده‌اند؛ می‌توان برآمدن قصه‌ها را به نحوی بازتاب‌دهنده نحوه زیست آنها و نوعی واکنش در برابر شرایط روزگارشان تلقی کرد. در اغلب این قصه‌ها فرودستان یا ضعف‌ها بر اقویا پیروز می‌شوند. (هرسکوویتس، ۱۳۵۷: ۳۳۰)

با نگاهی گذرا به زیست عامه در دل تاریخ نیک روشن است که فرودستان در درازنای تاریخ ایران در پی رسیدن به وضعیت مطلوب در نهضتها و شورشهایی شرکت کرده و از آنجا که اغلب ناکام مانده‌اند سعی کرده‌اند در دامان قصه‌ها تاریخی دلخواه را روایت کنند، (Botkin, 1940) و در مواقع خطر و سختی آموزش بدهند و امید خلق کنند و به انسان شجاعت و شکیبایی ببخشند این در حالی است که در زمان‌های آسودگی در قصه‌ها ایده‌ال‌ها و تخیلاتشان قوت می‌گیرد. (سیبک، همان، ۱۳) بدین‌سان بی‌گمان می‌توان شرایط سخت تاریخی متداوم را در پدیداری و ماندگاری این گونه قصه‌های خیال‌انگیز موثر دانست و آن را نوعی سرمایه اجتماعی و تاریخی قلمداد کرد که بستر امیدواری و اغلب پاسداشت برخی از سنتها و ارزشها را فراهم می‌آورد و به نوعی امید اجتماعی را امتداد و زیست جامعه را معنا می‌بخشد.

در پژوهش پیش‌رو با نظر به زمینه تاریخی و فکری عامه پدیداری و ماندگاری قصه مشکل‌گشا مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا روایت‌هایی از این قصه که در جای جای ایران متداول است مدنظر است. این روایتها گاه با عنوان قصه مشکل‌گشا، آجیل مشکل‌گشا یا پیرخارکش و نخود مشکل‌گشا و گاه بر اساس شخصیت اصلی آن مردی خارکش با عناوینی تقریباً شبیه به یکدیگر همچون مرد خارکن/خارکش/پیرخارکش شناسایی و ثبت شده‌اند. در این مقال بر روایت کرمان به دلیل مفصل بودن و تاکید بر مساله فقر تکیه شده است و شرایط تاریخی کرمان مورد توجه محوری قرار دارد.

سئوال‌های پژوهش: روایت‌های قصه مشکل‌گشا چگونه از تاریخ دلخواه فرودستان سخن می‌گویند؟

با توجه به تاریخ کرمان پدیداری این قصه چگونه صورت گرفته است؟ روایت قصه مشکل‌گشا در این منطقه حائز چه ویژگی‌هایی از زیست مردم فقیر است؟ و چگونه می‌تواند اهداف مطلوب آن‌ها را جامه عمل بپوشاند؟

روش پژوهش: در اینجا برای پرهیز از تصویری تنک مایه و متنوع از بستر تاریخی سعی شده است بر اساس روش تبیینی زمینه تاریخی - اجتماعی واکنش خاص طبقه فرودست - فقرا - در برساختن قصه مشکل‌گشا مطالعه شود. در این مطالعه امیال و اهداف طبقه فرودست به عنوان کسانی که برابر وضعیت موجود واکنش نشان می‌دهند مورد توجه قرار گرفته است و این مهم با رویکردی معناکاوانه و خوانش معنای مضمون و عناصر قصه مذکور انجام گرفته است. از سوی دیگر نمی‌توان وضعیت هرمنوتیکی که اغلب تحقیقات تاریخ اجتماعی با آن همراهند را درباره پژوهش حاضر در نظر نداشت، وضعیتی که در آن نوعی همدلی با جامعه گذشته شکل می‌گیرد و تلاش می‌شود تا گذشته از پس چشم گذشتگان دیده شود. (فربرن، ۱۳۹۴: ۳۷)

پیشینه پژوهش: لیولین وون‌لی در مقاله «داستان مشکل‌گشا (تقدی بر مبنای نظریه یونگ)» روایتی گجراتی از قصه مشکل‌گشا را مورد بررسی روانشناسانه قرار داده که ترجمه انگلیسی آن را در دسترس داشته است. او در این اثر به ویژگی کهن‌الگویی و ازلی داستان‌ها در جهان توجه کرده است. (<http://www.mazdaknameh.ir>) مقاله «بررسی ریخت‌شناسانه افسانه‌های آجیل مشکل‌گشا و آب حیات و بختک در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» اثر زهرا لطیفی و آسیه ذبیح‌نیا عمران دیگر اثری است که درباره قصه مشکل‌گشا نوشته شده است اما چنانکه از عنوان آن برمی‌آید در روش و رویکرد با پژوهش حاضر تفاوت اساسی دارد. (<https://www.civilica.com>) وجه نوآورانه پژوهش پیش رو مطالعه زمینه تاریخی پدیداری قصه مذکور و تحلیل مضمون و عناصر آن به منظور فهم زیست اجتماعی فرودستان و دنیای ایده‌آل آنان است.

۲. معرفی قصه مشکل گشا و روایت‌های آن

این قصه خاص یک جغرافیای محدود در ایران نیست و امروزه روایت‌های گوناگونی در سراسر ایران از آن بر زبان مردم جاری است. در طبقه بندی مارزلف از قصه‌های ایرانی این قصه در ردیف قصه‌هایی می‌گنجد که ماجرای باورنکردنی را بیان می‌کند. (مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۵۵) نمونه‌هایی از این قصه در آثاری که پژوهشگران مختلف از شهرها و روستاهای مختلف گردآوری کرده‌اند وجود دارد و بی‌تردید مواردی دیگر نیز هنوز به صورت شفاهی و نامکتوب متداول و فرهنگ‌ساز است. روایت‌هایی که تا کنون از صورت شفاهی به نوشتاری درآمده است از کرمان، اصفهان، فارس، بوشهر و خراسان و مازندران است. روایتی گجراتی را نیز «لیولن وون‌لی» در مقاله‌ای واکاوی کرده است که به روایت کرمان نزدیک است و با توجه به مهاجرت زرتشتیان کرمان به آن سامان این نزدیکی قابل درک است. افزون بر اینها روایتی مکتوب نیز از فرهنگ افغانستان نیز در دسترس وجود دارد (نک: عمر قریشی، ۱۳۵۸: ۱۰۳ تا ۱۰۸) که مورد نظر نویسنده این سطور نیست. روایت خراسان: «پیرخارکش و نخود مشکل گشا» عنوان آن است. در این روایت پیری در اثر برخورد به قلوه سنگهای قیمتی به ثروت دست می‌یابد. او در این جریان به‌وسیله پیری به نذر آجیل مشکل گشا دعوت می‌شود. سپس پیرمرد ثروتمند شده بازرگانی را پیشه می‌کند. او روزی که برای سفری عازم می‌شود به دختر خود سفارش می‌کند تا نذر نخود مشکل گشا را فراموش نکنند. پس از آن دخترخارکش که در این حال با دختر بزرگ پادشاه دوست و همدم شده به شنا می‌رود. در جریان تفریح آنها گردنبنند دختر پادشاه گم می‌شود و تهمت بر دختر خارکن قرار می‌گیرد، از آنجا که خانواده‌ای خارکن به بازرگانی رسیده است. پیرمرد بعد از بازگشت از سفر به زندان می‌افتد اما با نذر نخود مشکل گشا و پیدا شدن گردنبنند دختر پادشاه که در آشیانه کلاغ است از زندان نجات می‌یابد. در پایان این قصه پیرمرد به دختر خود اهمیت نذر نخود مشکل گشا را بازگو می‌کند. (میهن دوست، ۱۳۷۰: ۳۳)

روایت بوشهر یا «قصه آجیل مشکل گشا» از زبان رباب دلشاد زنی شصت ساله بازگو شده است. تاکید راوی در این روایت روی آجیل و صلوات فرستادن است. (جهازی، ۱۳۸۱: ۲۳۹) کلیت این قصه نیز بر اساس زندگی پیرمردی خارکش و

دیدن سواری در بیابان، آموختن نذر و ثروتمند شدن او و موضوع گم شدن گردنبند استوار است.

روایت اصفهان با عنوان آجیل مشکل‌گشا ثبت شده است. در این روایت دختر باباخارکن آورنده آجیل مشکل‌گشاست. عناصر این روایت مثل روایت‌های قبلی است و در آن دختر نذر آجیل را فراموش می‌کند اما با نذر آن گره از مشکل / پیدا شدن گردنبند دختر حاکم گشوده می‌شود. (فاروقی، ۱۳۵۷: ۵۲ و ۵۳)

روایت فارس «باباخارکن» نیز همچون روایت اصفهان است و تنها در جزئیاتی مثل اسم دختر باباخارکن بعد از ثروتمند شدن / لعل سوداگر و آمدن شخصی نورانی و عمامه سبز در زندان در خواب دختر با روایت اصفهان تفاوت دارد. (فقیری، ۱۳۸۲: ۲۸) در این قصه به فراهم کردن نخودچی و کشمش و فاتحه اشاره شده است. قصه «باباخارکن» در شیراز در زمان پاک کردن آجیل مشکل‌گشا گفته می‌شود. (درویشیان، ج ۱، ۱۳۹۸: ۲۹۱)

روایت گجرات: عنوان آن «مشکل‌گشا» است. این روایت مفصل است و به روایت کرمان که در ادامه خواهد آمد شبیه‌تر از سایر روایت‌هاست. در این روایت پیوند همیشگی انسان با عالم روحانی درون کاملاً روشن است، پیوندی که بدان ارتباط با خداست و یاری‌گر انسان در سختیها و دشواریها. اهمیت نذر آجیل مشکل‌گشا و گفتن قصه آن که در این روایت نیز بر آن تاکید شده است عامل امتداد این سنت فرهنگی و رمز ماندگاری آن عنوان شده است. در این باره در بخشی از این روایت از زبان آن پیر/سوار می‌خوانیم:

باید یادت بماند که مشکل‌گشا همیشه حاضر است، حتی اگر تو متوجه آن نباشی. باید هر پنج‌شنبه مقداری آجیل بخوری، و مقداری هم به نیازمندی بدهی. بعد باید داستان مشکل‌گشا را بگویی. اگر این کار را بکنی، داستان مشکل‌گشا همیشه در یادها خواهد ماند، و نیازمندان واقعی خواهند توانست راه خود را پیدا کنند.
(<http://www.mazdaknameh.ir/>)

در روایت افسانه‌های دیار همیشه بهار/مازندران نیز قصه پیرمرد خارکن تنها بر محور دست‌یابی او به ثروت است ثروتی که داده‌ای الهی تلقی می‌شود. (میرکاظمی، ۱۳۷۴: ۱۸۶) در این قصه از نذر و آجیل خبری نیست. لازم به ذکر است که قصه‌هایی با عنوان پیرخارکش یا خارکن در فرهنگ ما وجود دارد که نقطه مشترک آن‌ها با روایت مورد نظر از فقر به غنا رسیدن خارکن است و معنا و محتوای رخدادهای آن متفاوت است. از جمله

این روایت‌ها روایت روستای سروناو در جنوب کرمانشاه (درویشیان، ۱۳۷۵: ۲۲۰) و روایت کنگاور (همان: ۱۴۶) است. روشن است که تغییر در محتوا و اجزاء و عناصر این داستان بنابر شرایط تاریخی و اجتماعی و جغرافیای فرهنگی هر نقطه رخ داده است و این خود می‌تواند دست‌مایه پژوهشهایی دیگر باشد.

۱.۲ روایت کرمان

روایت کرمان با عنوان «مشکل گشا» که توسط لوریمر فولکلورشناس و زبان شناس انگلیسی که در اواخر دوره سلطنت ناصرالدین شاه مدتی کارمند کنسولگری بریتانیا و از جمله همکاران سرپرسی سایکس در کرمان بوده شنیده شده از بقیه روایتها مفصل‌تر است. لازم به ذکر است که صادق هدایت در اثر خود روایتی دیگر از این قصه را از فرهنگ کرمان به‌همراه توضیحی راجع به آجیل مشکل گشا آورده است، اساس داستان همان زندگی پیری خارکش و ثروتمند شدن او و نذر آجیل است اما روایت او مختصرتر از روایت محوری/ لوریمر است. او در روزگاری که داستان را نقل می‌کرده است درباره کلیت نذر در این قصه نوشته است:

برای برآمدن حاجت‌ها و دفع بلاها ماهی یک بار تا هفت مرتبه آجیل مشکل گشا باید گرفت و قصه‌اش را هم نقل کرد. ماه اول باید روز جمعه صد دینار به بندند گوشه دستمال و بدهند به آجیل فروش بدون این که چیزی بگویند آجیل فروش خودش می‌فهمد و آجیل را می‌دهد. آجیل مشکل گشا هفت است: خرما، پسته، فندق، مغز بادام، نخودچی، کشمش، توت خشک، که باید میان هفت نفر تقسیم کرد. (هدایت، ۱۳۹۵: ۵۷)

روشن است که آنچه در اینجا به عنوان ترکیب آجیل مشکل گشا نقل شده است مختص جامعه فقرا نیست و با نگاهی و رای وسیع طبقه فرودست ذکر شده است. این درحالی است که در روایت لوریمر که مختص زنان فرودستان است آجیل با ترکیبی ساده و در حد توان این طبقه/ نخود و کشمش آمده است.

بدین سان باید گفت روایت‌های خراسان، بوشهر، اصفهان، فارس و گجرات و کرمان حاوی نذر آجیل مشکل گشایند و با صلوات یا روزه و در روایت فارس با فاتحه آمیخته‌اند،

درواقع روایت‌های مختلف قصه مشکل‌گشا با وجود اختلاف عنوان و جزئیاتی در مضمون اغلب به گذر از فقر به ثروت بوسیله نذر و بخشش تاکید می‌کنند.

۳. فضای تاریخی پدیداری قصه مشکل‌گشا در کرمان

نظری کوتاه به تاریخ کرمان روشن می‌دارد که درهم‌تنیدگی مصائب تاریخی در بستر طبیعت سخت‌کویری آن از مسائل پایداری است که زیست‌عامه مردم بویژه طبقه فرودست را از نظر معیشتی تحت تأثیر مستقیم خود قرار داده و آنها را به واکنش‌هایی برانگیخته است. آنچه که استاد باستانی پاریزی در مقدمه کتاب تاریخ کرمان از احمدعلی‌خان وزیری آورده است گویای روشنی است از این که امتداد وضع مصیبت بار زندگی مردم کرمان تا دوره معاصر نیز قابل مشاهده است. ایشان می‌نویسد: «امروز کرمان سرزمینی است کوفته و خرده شده قرن‌ها وقایع شوم و قحطی‌های خطرناک و مالیات‌های گزاف و باقیمانده حکام نعلبند و فرمانروایان کله‌کن!» (وزیری، مقدمه باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۸۸) وی سپس با ارائه میانگین آمار جمعیتی در گستره ایالت کرمان و سختی و خست جغرافیای آن عامل جغرافیا را در پدیدآمدن وضع نامطلوب زندگی در این خطه از اهم عوامل ذکر می‌کند. طبیعت خشن و خست آن تا به جایی زندگی را بر مردم دشوار ساخته است که از نظر بیننده‌ای چون سرپرسی سایکس هم تاب تحمل مردم کرمان قابل توجه است و این مردم «قابل همه گونه تقدیس و تمجید» اند. (سایکس، ۱۳۹۵: ۵۷)

از جمله نخستین گزارشات راجع به فقر و فاقه مردم کرمان مربوط است به دوران ساسانیان و قصه هفتواد که در آن زندگی مردم به لحاظ معیشتی سخت‌ترسیم شده است. (وزیری، همان، ۲۶۲ به بعد) گرچه کرمان از جمله ولایاتی نبود که با جنگ و ستیز به دست اعراب بیفتد اما در نخستین قرون اسلامی فترت ازارقه و اغتشاشاتی که از پس آن پدیدآمد خرابی‌هایی به دنبال داشت. (همان، ۲۸۸) مردم کرمان سر از اطاعت عرب پیچیدند و همراه با خوارج در اندیشه عدالت و عدم پرداخت خراج در شورش‌هایی چند شرکت کردند. (صدیقی، ۱۳۷۵: ۴۳-۴۵) پیوستن ضعفای کرمان به حمزه آذرک، زرین‌کوب، (۱۳۵۶: ۱۷۴) در قرون بعد نیز مصائب کرمانیان ادامه داشت. در سال ۳۶۱ دیالمه موفق شدند در کرمان خطر طوایف متمرّد کوفچ (Koftch) را که زندگی مردم بیش‌تر نواحی کرمان را با دشواری همراه کرده بودند دفع کنند. (ابن اثیر، ج ۷، ۱۹۸۷: ۳۲۵-۳۲۸)

در روزگار سلجوقیان کرمان به عنوان دارالملک یا پایتختی دودمانی بر اثر آمد و رفت مدعیان قدرت حدود یک قرن و نیم دشواری‌های زیادی را دچار بود. چنین است که در کشاکش جنگهای جانشینی بین پسران طغرل و در حمله بهرامشاه پسر طغرل به کرمان ویرانی و قحطی بر حیات جامعه سایه می‌اندازد. (کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۴)^۲ نویسنده «تاریخ سلاجقه در کرمان» در این باره می‌نویسد:

لشکر صحرا در نعیم مقیم می‌آسودند و اهل حصار در عذاب الیم می‌فرسودند و بهرامشاه هم هر روز مردم را به تهمت این‌که طرفدار ملک هستند می‌کشت و مصادره می‌کرد تا خلقی بسیار هلاک کرد و در شهر یتیم و بیوه سر در سجده و دعاء بد می‌نهادند و قوت رعیت حصار منحصر به آن شد که درویشان و عورات یک من و دومن غله از دشت به هزار حيله می‌بردند و در شهر به قیمت گران می‌فروختند. رنج مردم به غایت برسد و مدت شش‌ماه طول آن محاصره بکشید. (خییصی، ۱۳۷۳: ۵۰)

در این روزگار مردم برای رهایی از قحطی خود را از بالای برج و باروی شهر به زیر می‌افکندند و برخی فرار می‌کردند و عده‌ای هم به دست دشمنان می‌افتاده و کشته می‌شدند.

پیش از حمله غزان به کرمان شاهد قحطی عظیمی در کرمان هستیم. روزگاری که مردم از شدت گرسنگی هسته خرما و دلوه‌های پوسیده را می‌سوزانند و می‌خورند و اگر کودکی گم می‌شد عده‌ای گرسنه کودک را هلاک می‌کردند و به عنوان غذا استفاده می‌کردند، حتی گزارش شده است که برخی کودکان خود را هم می‌خورند. در این زمان در همه شهر هیچ گربه‌ای نمانده و سگان و گرسنه‌ها به هم می‌آویخته‌اند. (همان، ۱۱۲) غزان «عرصه آنجا را از مهره‌های سکان و قطان برافشانند و کیسه ولایت را از نقد ثروت خالی گردانیدند و جنین هر دفت را از رحم زمین اخراج کردند.» (همان، ۱۰۰) ظلم غزان تا به جایی بود که برای اخذ اموال و پول مردم خاکستر گرم به گلوی آن‌ها می‌ریختند. (همان) مصائب قحطی و محاصره کرمان در این زمان تا به جایی پیش می‌رود که ظریفی در مورد آن می‌گوید: «در عهد ما هر خوشه گندم که می‌روید پرچمی با خود می‌آورد.» (کرمانی، همان، ۶۸) روشن است که چنین مصائبی مردم را به فرار و مهاجرت می‌کشاند و خرابی کرمان ناامنی نقاط پیرامونی و راهها را به دنبال می‌آورد.

قحطی و ویرانی در دوره قراختائیان و جدالهای جانشینی و فشارهای مالیاتی مودیان بار دیگر به حیات مردم کرمان آسیب زد:

بلیت قحطی هایل و غلائی عظیم بر این شهر طاری شد و خواربار چنان عزیز که حساب جو و حبه از ترازو برخاست. تا به حدی که سد رمق به ادیم و چرم جوشانده می‌کردند و سگ و گربه را قوت می‌ساختند. (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۸۸ همچنین مولف ناشناخته، ۱۳۸۹: ۲۸۲)

دوران حاکمیت آل مظفر نیز بر کرمان باری از قحطی و ویرانی نبود. آنچه که از این روزگار گزارش شده است نیز از پریشانی احوال مردم و برهنگی و بی‌برگ و نوایی آن‌ها حاکی است. (معلم یزدی ۱۳۲۶: ۱۱۵) مقارن همین دوره شورش پهلوان اسد در کرمان باعث تلف شدن روزانه دویست تن از مردم از گرسنگی شد بحران تا بدانجا پیش رفت که بیست‌هزار نفر از مردم فقیر از شهر اخراج شدند. (همان، ۱۵۹)

تسلط تیمور و مامورانش در کرمان خرابی این منطقه را بار دیگر رقم زد: «چندان قحط و گرانی در ولایت کرمان دست داد که چندین کسان فرزندان خود بفروختند و چندین کس را بکشتند و گوشت آن آدمی را بفروختند و بسیاری از بی‌قوتی هلاک شدند.» (اوبن، ۱۳۳۳: ۲۰۵) امتداد این وضع باعث صدمات اساسی به کشاورزی و حیات مردم شد تا به جایی که در بم منازل مردم خانه حیوانات شد. (همان، ۱۳۵) گفتنی است که پیش از روی کار آمدن صفویان نیز حاکمیت چهره‌ای چون ابوالفتح بیگ بایندر مردم را در مضیقه انداخت: «مملکت خراب شد و از شومی ظلم و ستم و قحط و وبا پدید آمد و خلقی بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن کردند.» (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۶۱)

همزمان با حاکمیت صفویه حمله ازبکان روزگار مردم کرمان را با سختی همراه می‌کند. سپس با گماشته شدن گنجعلی خان به کرمان گرچه شاهد آبادی نسبی آن هستیم اما گزارشات تاریخی حاکی از این معنی است که مردم ظلم این حاکم را به گوش شاه‌عباس رسانده‌اند. (باستانی پاریزی، همان، ۶۰) پس از دوره شاه‌عباس دوم و حاکمیت جانی خان شاملو وضعیت کرمان رو به وخامت رفت. در این زمان حملات بلوچ‌ها بر سختی‌ها افزود. (ملا محمد مومن، ۱۳۸۴: ۴۷۵ به بعد)

پس از صفویه نیز یورش افغانان باعث شد تا دست تطاول به خان ومان مردم کرمان دراز شود. ورود نادر نیز به صحنه تاریخ ایران برای کرمان خالی از مصائب پیش نبود: «در کرمان بساط جور برپا شد.» (همان، ۶۲ هم‌چنین اشاره به اقدامات نادر سایکس، ۱۳۹۵: ۹۴) نادر در پی تمشیت امور احکام مالیاتی را برای کرمان صادر کرد و چنان شهر غارت و ویران شد که به گفته شاه‌آبادی هلندی هیچ گاه در تاریخ بشر سابقه نداشت. (فلور، ۱۳۶۸: ۱۱۳) در این زمان نادر پیش از آقامحمدخان از سرهای مردم کرمان دو کله منار می‌سازد. (میرزا محمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۲۳)

در دوره کریم‌خان شورش تقی‌خان درانی بی‌ثباتی شرایط را امتداد بخشید. (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۱۹) با روی کار آمدن علی مراد خان زند نیز درگیری بر سر قدرت و تسلط بر قلمروی بیشتر کرمان را از آسیب مصون نگذاشت.

نواير بلا هر روزه بذوره فلک اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از خون جوانان و پیر عجین و غیرت آگیر و رشک غدیر و از شرار توپ و تفنگ خرمن سپهر مینا رنگ پرنور و از تراکم دود و تهاجم غبار خورشید جهان سوز و مهر عالم افروز بی نور بود. (همان، ۲۴۱)

اما مهم‌ترین واقعه تاریخ کرمان مربوط است به حمله آقا محمدخان که چگونگی آن و قتل عام مردم در افواه مشهور است، اقدامات ویران‌کننده او و لشکریانش به حیات مردم آسیب جبران‌ناپذیری وارد کرد، آن‌ها کسان بسیاری را گوش و چشم بریدند و عده زیادی را به اسارت گرفتند. (نائینی، ۱۳۵۳: ۵۶ و ۵۷) در این زمان آقامحمدخان از سرهای کشته‌شدگان مناره بر پا کرد، این مناره تا زمان فتحعلیشاه برجای بوده و هنری پایتینجر / افسر کمپانی هندشرقی از وجود آن به ما خبر می‌دهد. (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۲۳۰) شگفت آن‌که آقامحمدخان به انتقام همکاری کرمانیان با خان زند به حاکم کرمان دستور داد که شهر کرمان دیگر آباد و مسکون نباشد و مردمش در قریه فریزن^۳ ساکن شوند. (وزیری، ۱۳۸۵، ج ۲: ۷۵۶)

از آن‌جا که در دوره قاجاریه حکومت کرمان به انضمام بلوچستان بود حاکمیت آن و عایداتش موجب چشم داشت بسیاری از کسان بود. (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۹۹) از این رو پس از آقامحمدخان دیگرانی چون عباسقلی میرزا پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و شجاع السلطنه به این خطه آسیب رساندند تا نوبت به آقاخان محلاتی / امام اسماعیلی رسید و

حکومت مرکزی برای دفع خطر او لشکریان را گسیل داشت و در نهایت قصبات و روستاهای بسیاری غارت شد و جمع زیادی کشته و اسیر شدند. (هدایت، ج ۱۰، ۱۳۸۰: ۸۲۸۱) گویی پیش‌بینی زاهدی که یکصد سال پیش از این آینده کرمان را لگدمال سم اسبان می‌دید به تحقق رسیده بود. (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۹۸) آنچه‌آنچه از احوالات میرزارضا کرمانی کشنده ناصرالدین شاه نیز پیداست ظلم و جور و فشارهای قاجاریان در کرمان از جمله به زور بردن دخترانشان و عدم پاسخ به تظلمات به حدی است که میرزارضا را به جایی می‌کشاند که حذف شخص شاه را به عنوان عامل اصلی استبداد و ستم ترجیح می‌دهد. (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶: ۹۷) این است که در دوره مشروطه نیز دختر فرمانفرما از حکام کرمان، در تحشیه‌ای که بر خاطرات پدرش نگاشته است کرمان را استانی فقیر می‌خواند. (فرمانمائی‌ان ۱۳۸۲: ۹۹)

طبق دیگر دانسته‌های ما حدود اوایل قرن بیستم والی کرمان میرزامحمودخان علاءالملک بوده کسی که سفارت ایران را در اسلامبول برعهده داشته و در گفته‌هایش کرمان را عقب مانده و از دنیای جدید دور توصیف است. (سایکس، ۱۳۹۵: ۱۰۱) از جمله دیگر مواردی که راجع به وضعیت کرمان در تاریخ معاصر آمده است قحطی ۱۳۲۳ شمسی است که استاد باستانی پاریزی شاهد آن بوده است. وی از خوردن یونجه توسط سربازان و خوردن خون گوسفندان را به عنوان کاری رایج گزارش داده و از غارت اموال مردم و از جمله کفش‌های خودش که توسط بلوچها از پایش درآمده سخن گفته است. (وزیری، مقدمه، ۵۴) پس از این نیز طبق گزارشات برجای مانده وضعیت مردم کرمان به‌ویژه در روستاها به نحوی است که جز فقر و بدبختی دیده نمی‌شود. (اسمیت، ۱۳۶۹: ۲۳۲) این نمونه‌ها تا تاریخ معاصر از کشتارها و قحطی‌ها و فقر و فاقه مردم تنها مشتی است از خروار که در تاریخ کرمان تکرار شده است. انبوه این گزارشات در درازنای تاریخ کرمان اهمیت امید اجتماعی و حل مشکلات را در ذهنیت و دل جامعه بویژه در بین طبقات فرودست و فقیر نشان می‌دهد و برآمدن قصه مشکل‌گشا را همچون رخدادی معنادار ترسیم می‌کند. از سوی دیگر با توجه به بازآرایی قصه‌های عامه در دل تاریخ اگر بازتولید این روایت را در زمان شنیده شدن آن یعنی اواخر دوره قاجار فرض کنیم باتوجه‌به آنچه که بر سر میرزارضای کرمانی آمده است به عنوان نماد فقری برآمده از ستمی که از سوی طبقه حاکم بر او روا داشته شد باز هم به روشنی می‌توان قصه مشکل‌گشا را نوعی

واکنشی اجتماعی در آن فضا دانست. در قسمت ذیل با ذکر خلاصه‌ای از قصه مذکور به ابعدای مهمی از این روایت پرداخته شده است.

۴. خلاصه روایت کرمان

پیرمرد خارکشی از صبح تا عصر به دنبال خار به بیابان می‌رفت. پیرمرد زن و یک دختر داشت. روزی دخترش از او چایمال^۴ خواست. پیرمرد هم به او قول داد تا چایمال را تهیه کند. اما او بعد از سه روز خارکشی و از دست دادن کوله‌اش در گوشه‌ای گریه می‌کند و گشنه و تشنه در خواب می‌بیند که کسی به او می‌گوید که در بیابان نون و پلو خیرات می‌کند پیرمرد از جا بلند شده و به دنبال نون و پلو روان می‌شود اما چیزی پیدا نمی‌کند. او در همین حین می‌بیند که کوله‌های بارش آتش زده شده است. پیرمرد باز هم گریه می‌کند و به خواب می‌رود. این بار در خواب می‌بیند که کسی صدایش می‌زند و از احوالش جویا می‌شود. پیرمرد قصه سه روز گرسنگی خودش و زن و دخترش را تعریف می‌کند و سوار به او می‌گوید هفت صلوات بفرست و چشمه‌ایت را ببند و بلند شو و پشت من سوار شو و بیا. پیرمرد با سوار همراه می‌شود تا اینکه به وسط بیابانی می‌رسند. در این جا سوار به او می‌گوید سه صلوات بفرست و پیاده شو. پیرمرد همین کار را انجام می‌دهد و بنا به گفته سوار ریگهایی را برای خود برمی‌دارد. همین که ریگ‌ها جمع می‌کند با خود می‌گوید که «ریگ می‌خوام چه کنم؟ بعد پیش خودش فکر کرد که به اصطلاح می‌گن سنگ به خونه ببری به از اون که ننگ ببری.» (لوریمر، ۱۳۵۳: ۱۲۸) پس از این سوار پیرمرد را به در خانه‌اش می‌رساند و به او سفارش می‌کند که این سنگها را به خانه ببرد و خواست دختر را پاسخ بدهد و به یاد مشکل گشا بماند؛ بدین ترتیب که هر شب جمعه قصه مشکل گشا را بگوید و روزه مشکل گشا بگیرد و خرماي مشکل گشا را خیرات کند. القصه ریگها سنگهای درخشان و قیمتی بودند و زن خارکن با فروشش به زرگری می‌تواند برای خانه و خانواده‌اش مایحتاجی فراهم کند. بالاخره خانواده خارکش صاحب ثروت و دولتی می‌شوند و دختر این بار با دیدن قصر دختر پادشاه از پدرش قصری شبیه آن می‌خواهد و در برابر جواب پدرش که می‌گوید تو دختر خارکشی هستی و چطور می‌خواهی قصری مثل دختر پادشاه داشته باشی می‌گوید: «خدایی که به پادشاه داده به من دختر خارکشم داده» (همان، ۱۳۰) بالاخره پدر قصر را برای دختر می‌سازد و دختر

پادشاه با دخترش دوست می‌شوند. روزی از روزها که دخترها برای شنا به باغی می‌روند گردنبند دختر پادشاه گم می‌شود و به دختر خارکش تهمت می‌زنند. خارکش به زندان می‌افتد و همه اموالش را می‌گیرند. شب جمعه فرا می‌رسد و پیرمرد یاد آن سوار و نذرش می‌افتد. سپس در زندان پول اندکی را پیدا می‌کند و به سواری می‌دهد تا برای نذرش نخود و کشمش بخرد و قصه مشکل‌گشا را هم تعریف کند و با هم نخود و کشمش را بخورند. سوار قبول نمی‌کند و پیرمرد او را نفرین می‌کند که پای اسبش بشکند. همین‌طور هم می‌شود. بعد از این پیرمرد دیگری که بچه‌اش دم مرگ بود و رفته بود تا برای بچه اش لباس بخرد به نزدیکی زندان می‌رسد. پیرمرد او را صدا می‌زند و همان خواهش را از او می‌کند. پیرمرد که به فکر فرزندش است با خود می‌گوید: «خب اگر بچه‌ام مرده آمده اگر نمره من یه ساعتی دل پیرمرد را به دس می‌آرم.» (همان، ۱۳۲) پیرمرد خواست خارکش را انجام می‌دهد و وقتی به خانه می‌رسد می‌بیند که بچه‌اش سالم شده است. از طرف دیگر کنیز دختر پادشاه به همان دریاچه‌ای می‌رود که دختر پادشاه و خارکن برای تفریح به آنجا رفته بودند و در آنجا بر شاخه درختی گردن‌بند دختر پادشاه را پیدا می‌کند. بدین ترتیب خارکش از زندان آزاد می‌شود و همه اموالش را پس می‌دهند: «خداوند همتو که مراد خارکش داد، مراد تموم خلق بده یا مشکل‌گشا.» (همان، ۱۳۳)

۱.۴ پدیدآورندگان یا قصه‌سرایان

با توجه به توضیح لوریمر در ابتدای کار، قصه‌سرایان قصه مشکل‌گشا زنان فقیر مقدس هستند و از این رو این روایت بین زنان فقیر و تهی‌دست متداول شده است. افزون‌بر این به نظر می‌آید صفت مقدس باری مذهبی و همسان با سیده بودن/ بی‌بی باشد. طبق آنچه لوریمر می‌گوید زن‌های فرودست طبق آداب هر شب جمعه قصه مشکل‌گشا را می‌گویند و از شب پنج‌شنبه روزه می‌گیرند. سپس اول ظهر جمعه این قصه را برای طفلی و یا در صورت نبودن طفل، آینه‌ای می‌گذارند و روبروی آن برای تصویر در آینه قصه را تعریف می‌کنند و عصرگاه با نخود و کشمش افطار می‌کنند و باقی آن را خیرات می‌دهند. (همان، ۱۲۶) اینکه در آداب گفتن این قصه به داشتن و حتی نداشتن طفل فکر شده و زن فقیر حاجتمند می‌تواند برای تصویر خود در آینه هم قصه را تعریف کند نشان روشنی است از اینکه به نیاز زن‌های بی‌فرزند توجه شده است، زنهایی که در

گذر زندگی و سختی‌هایش به هر دلیلی بدون فرزندگی را از سر می‌گذرانند. افزون بر این باید گفت در آخر این روایت چنان که واضح است شنوندگانی مخاطب این قصه‌اند و این مهم تأییدی است بر این که روایت‌هایی از این قصه در جمعی صاحب نذر تعریف می‌شده است و در هنگام فراهم سازی آجیل.

۲.۴ نگاهی تحلیلی به متن

نیک روشن است شخصیت اول این قصه پیرخارکش در زمرة فرودستان است که بر آن است خواست دخترش یعنی خوردن چایمال غذایی که فرادستان جامعه مصرف کنند را برآورده کند. مردخارکش با زحمت چند روزه و سوختن کوله بار هیزمش در اوج ناامیدی با سواری مواجه می‌شود که به او وعده نان و پلو را می‌دهد غذایی که مختص مرفهین است و طبقه فرودست از آن بهره ای ندارد. سپس به جای این غذا سوار به او ریگ‌هایی را نشان می‌دهد که پیرمرد باید از آن بردارد. پیرمرد در ابتدا گرچه با تردید اما سپس با اندیشه ننگ و نام «می‌گن سنگ به خونه ببری به از اون که ننگ ببری.» (همان، ۱۲۷) سنگها را برمی‌دارد.

سوار با آموزش فرستادن هفت صلوات و نذر خرماى مشکل گشا در شب جمعه به پیرمرد وعده می‌دهد که می‌تواند خواست دخترش را پاسخ بدهد و این در صورتی است که مشکل گشا را از یاد نبرد و نذر و روزه خود را ادا کند. در جریان پاسخ به آرزوی دیگر دختر یعنی ساخت قصری شبیه قصر دختر پادشاه در گفته دختر خارکن نکته‌ای حائز اهمیت است که به طرزی باورمندی توده به برابری و عدالتی الهی-آرمانی در کسب ثروت و برخورداری همگان از آن را بیان می‌کند: «خدایی که به پادشاه داده به من دختر خارکشم داده» (همان، ۱۲۸) روشن است که چنین باوری برپایه خواست خدا نوعی امید و آرامش را در دل توده رنج‌دیده بوجود می‌آورد و بوسیله آن با نوعی خوش‌بینی افق آینده‌ای آرمانی گشاده می‌شود.

پس از این که قصر ساخته می‌شود و ماجرای گم شدن گردنبند و زندانی شدن پیرمرد و مصادره اموالش اتفاق می‌افتد پیرمرد به یاد نذر آجیل مشکل گشا می‌افتد. در واقع فراموشی نذر است که او را به وضعیتی دشوار کشانده است. او که در این حال در زندان است باید برای انجام این نذر همراهی داشته باشد. اولین کسی که او برای همراهی انتخاب می‌کند از

کمک به نذر پیرمرد سر باز می‌زند و با نفرین او آسیب می‌بیند. اما مرد دیگری که علی‌رغم بیماری فرزندش و احتمال مرگ او به یاری پیرمرد برمی‌خیزد بوسیله این کمک شفای فرزندش محقق می‌شود. بدین‌سان یاریگرِ خارکش که نذردهنده است نیز به مراد خود می‌رسد. خارکش نیز در پایان با ادای نذر مشککش برطرف و بی‌گناهی‌اش ثابت و از زندان آزاد می‌شود و به ثروت خود دست می‌یابد.

موارد مشخص شده در این جا به روشنی مدعیات مقدمه این پژوهش را دربردارد و بیان‌گر آن است که قصه مشکل‌گشا در ردیف قصه‌هایی است که تاریخی دلخواه فرودستان را روایت می‌کند. قصه‌ای که در لحظه‌های حساس و سخت‌ناامیدی، طبقه فرودست را با آموزش امید و صبوری به روزگاری بهتر و هم سطح اقویا و ثروتمندان می‌خواند در این پایداری و امید به فرارسیدن روزهای خوش اهمیت نذر و از یاد نبردن آن نقشی اساسی دارد به طرزى که فرودستان به جایگاه فرادستان دست می‌یابد و اختلاف طبقاتی فرو می‌ریزد. به عبارتی دیگر در این قصه به روشنی طبقه فرودست سلطه مادی_نظری برتری جویانه طبقه حاکمه یا فرداست را به چالش کشیده است و به دنیایی مملو از عدالت و برابری یعنی آن دنیای آرمانی دور از دسترس در واقعیت زیست اجتماعی دست یافته است.

۵. نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد پدیداری قصه مشکل‌گشا را در دل تاریخ اجتماعی ایران می‌توان هم‌چون سندی تاریخی که واجد نوعی واکنشی اجتماعی و با اندکی تسامح نوعی مبارزه طبقاتی در حیطه مادی و نظری در نظر گرفت. این قصه که راوی تاریخی دلخواه از دل ذهنیت توده است علی‌رغم روایت‌های مختلف پیامی مشترک/ رسیدن از فقر به غنا و ثروت را در بردارد. قصه مشکل‌گشا همچون سایر قصه‌های عامیانه دارای ویژگی تسکین‌دهندگی است و نوعی امیدواری رسیدن به خواسته‌ها بویژه رسیدن فقرا به ثروت و رفاه و شکستن طلسم ناداری و فقر را دربردارد. این نوع امیدواری که بوسیله آموزش نذر به مخاطب بخشیده می‌شود، معنادار و واجد ارزش و اعتبار است و به نوعی رمز ماندگاری قصه را نیز در میانه انبوه مشکلات بردارد. با توجه به فراز و نشیب‌های تاریخ ایران و فقر و فاقه مردم بویژه در منطقه کرمان قصه مشکل‌گشا را می‌توان به عنوان واکنشی اجتماعی

که نقطه امیدی زندگی بخش است دانست؛ امیدی که شعله‌اش فروزان است و در کنار عواملی دیگر که در این مبحث نمی‌گنجد، باعث امتداد حیات جامعه فرودستان و تسکین آن‌ها در مصائب جغرافیایی و حوادث تاریخی و پایداری آنان شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. توجه مورخان و مردم‌شناسان به فولکلور _ در این جا ادبیات عامه _ و مدار کوشش پژوهش‌گرانی است که از قرن هفدهم میلادی به جمع‌آوری و ثبت مسائل فرهنگ عامه پرداخته‌اند. بالارد فرانسوی از جمله پیشتازان این عرصه است وی در ۱۷۱۱م به گردآوری ترانه‌ها و عادات عامه مردم دست گشود. هررد گوتفرد آلمانی شاعر و فیلسوف و منتقد آلمانی ((۱۷۴۴_۱۸۰۳)) مطالعات فرهنگ عامه را توسعه داد. وی فهم شعر را مبتنی بر درک پس زمینه تاریخی و جغرافیایی می‌دانست. با اینکه این تلاش‌ها بی‌ثمر نبوده اما در بین محققان تاریخ اجتماعی منبعی چون فولکلور کمتر مورد توجه بود و در اوایل قرن بیستم بی‌ای بوتکین در اثری با عنوان «فولکلور بعنوان یک منبع نادیده گرفته شده تاریخ اجتماعی» به طور خاص به اهمیت فولکلور پرداخته است. در ایران از آقا جمال خوانساری و کلثوم ننه‌اش تا انجوی شیرازی و سفرنامه‌های خارجی‌ان و دیگر چهره‌هایی چون صادق هدایت و محمدجعفر محجوب و علی اشرف درویشیان و ... در مسیر جمع‌آوری آثار ذیل فرهنگ عامیانه شاهد کوششی قابل توجه و پی‌گیر بوده‌ایم که منابعی ارزشمند را در اختیار مورخان تاریخ اجتماعی قرار می‌دهد و شایسته است که افزون بر مردم‌شناسان و فولکلور پژوهان، محققین تاریخ نیز بدین منابع توجه ویژه‌ای معطوف دارند.

۲. به تعبیر باستانی پاریزی در طول تاریخ در اثر لشکرکشیها «ژنرال قحطی» دشمن همیشگی مردم کرمان بوده و بر روزگار مردم سایه سنگینی افکنده است. (مقدمه باستانی پاریزی بر تاریخ کرمان، همان، ص ۳۹)

۳. دهی است از دهستان درختنگان بخش مرکزی شهرستان کرمان که دارای صد تن سکنه است. آب آن از قنات و محصول عمده‌اش غلات و میوه است. (دهخدا)

۴. خوراکی سنتی در کرمان که از ترکیب خرما و نان سنتی و روغن حیوانی تهیه می‌شود.

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، (۱۹۸۷م) الكامل فی التاریخ، راجعه و صححه الدكتور محمد یوسف الرقافه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اسمیت آنتونی، (۱۳۶۹) سفرنامه آنتونی اسمیت/ ماهی سفیدکور در ایران، ترجمه محمود نبی زاده، تهران: نشر گستره.
- افضل الدین کرمانی ابوحامد احمدبن حامد (۱۳۷۳)، سلجوقیان و غز در کرمان، تحریر میرزامحمدابراهیم خبیصی، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: کوروش.
- اوین ژان ، ۱۳۳۳ «مقدمه بر دو رساله صوفیانه، مقامان طاهرالدین محمد و شمس‌الدین ابراهیم»، فرهنگ ایران زمین.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۰)، سیمای علی (ع) به روایت شاهنامه، کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، صص ۹۸-۹۴
- پاتینجر هنری، (۱۳۴۸). سفرنامه، ترجمه شاهپور گودرزی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- جهازی ناهید (۱۳۸۱). افسانه‌های جنوب (بوشهر). بوشهر: موسسه انتشارات مدبر.
- خبیصی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۳). سلجوقیان و غز در کرمان. به تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: کوروش.
- خیراندیش اسدالله، محمدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۶۸)، با من به کرمان بیائید، تهران: وحید.
- درویشیان علی‌اشرف، (۱۳۷۵). افسانه‌ها و متل‌های کردی. تهران: نشر چشمه. خنیا.
- زرین کوب عبدالحسین (۱۳۵۶) دو قرن سکوت، تهران: جاویدان.
- سایکس (۱۳۹۵)، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: دنیای کتاب.
- صدیقی غلامحسین (۱۳۷۵) جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پازنگ.
- عمر قریشی محمد، (۱۳۵۸). نذر مشکل گشا، فرهنگ مردم، سال دوم قوس و حوت، شماره ۱ و ۲، صص ۱۰۸-۱۰۳
- فاروقی عباس (۱۳۵۷). داستانهای محلی اصفهان، انتشارات فروغی
- فربرن مایلز (۱۳۹۴)، تاریخ اجتماعی مسائل، راهبردها و روش‌ها، تهران: انتشارات سمت.
- فرمانفرمائیان مهرماه، (۱۳۸۲). زندگی نامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما. ج ۱. تهران: توس.
- فقیری ابوالقاسم، (۱۳۸۲). قصه‌های مردم فارس. شیراز: نویدشیراز.
- فلور ویلم، (۱۳۶۸)، حکومت نادرشاه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.

بررسی تاریخی قصه مشکل گشا در حیات فردستان ... (آمنه ابراهیمی) ۲۱

قزوینی یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۶۸). لب التواریخ. به کوشش هاشم و محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کرزن جرج بن. (۱۳۶۲). ایران و قضیه ایران، ج ۲. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

کرمانی ابوحامد احمد بن حامد افضل الدین (۲۵۳۶) عقد العلی للموقف الاعلی، علی محمد عامری نائینی. تهران: روزبهان.

کلانتر فارس میرزاحمد (۱۳۶۲)، روزنامه، به کوشش عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوریو سنایی. کیانفر جمشید استخری پروین، (۱۳۸۷). مزدک نامه (یادبود اولین سال درگذشت مهندس مزدک کیانفر). تهران: ناشر پروین استخری.

لوریمر د. ل.، (۱۳۵۳). فرهنگ مردم کرمان. به کوشش فریدون وهمن. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

معلم یزدی معین الدین بن جلال الدین محمد، (۱۳۲۶). مواهب الهی در تاریخ آل مظفر. به کوشش سعید نفیسی. تهران: اقبال.

ملا محمد مومن، (۱۳۸۴) صحیفه الارشاد، مقدمه ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی. منشی کرمانی ناصرالدین، (۱۳۶۲) سمط العلی للحضره العلیا، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال اشتیانی، اساطیر: تهران.

مولف ناشناخته (۱۳۸۹) تاریخ شاهی قراخانیان کرمان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر علم.

میرکازمی سیدحسین، (۱۳۷۴). افسانه‌های دیار همیشه بهار، تهران: انتشارات سروش. میهن دوست محسن، (۱۳۷۰). سیب خندان و نارگریان. مشهد: انتشارات فرید.

ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۷۶) تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: پیکان

نامی اصفهانی محمدصادق (۱۳۶۳)، تاریخ گیتی گشا، مقدمه سعید نفیسی، تهران: نشر اقبال. نائینی محمدجعفر، (۱۳۵۳). جامع جعفری. به کوشش ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.

هدایت رضاقلی خان، (۱۳۸۰). روضه الصفا ج ۱۰. مصصح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر. هدایت صادق، (۱۳۹۵). فرهنگ عامیانه مردم ایران. تهران: چشمه.

هرسکویتس، م. (۱۳۵۷) سرآغاز ادبیات قومی، نمایش و موسیقی، ترجمه سودابه فضایی، در مجموعه مقالات خاستگاه اجتماعی هنر، م. آزاد و دیگران، تهران: انتشارات فرهنگسرای نیاوران.

B. A. Botkin ,(1940) . The Cultural Approach to History FOLKLORE AS A NEGLECTED SOURCE OF SOCIAL HISTORY , Columbia University Press.

<http://www.mazdaknameh.ir/Publish/PublishID/ArticleId/4>

https://www.civilica.com/Paper-MATNPAGOOHI05-MATNPAGOOHI05_049.html

<https://www.degruyter.com/document/doi/10.7312/ware93274-039/html>

